

تضمینی بر مولوی گویا

از فراموشی تدریجی سرو چمنم
تا فراگیری پژمردگی نسترنم
نیست جز تیر جفا بر همه اجزاء تنم
«روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتم»

آنکه زد شور به تنبور تنم بهر چه بود؟
جرعه‌ای ریخت به جام سخنم، بهر چه بود؟
چون جرس نیست، جلای وطنم بهر چه بود؟
«از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم»

من کویرم، برهوتم، نیم از عالم خاک
ساکن شهر سکوتم، نیم از عالم خاک
روز و شب در هپروتم، نیم از عالم خاک
«مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم»

خم عشقی ست که پیمانۀ او می‌جویم
دل‌وجانی به همین آب ز خود می‌شویم
گاه می‌خشکم و گاهی چو غزل می‌رویم
«تو میندار که من شعر به خود می‌گویم
تا که هشیارم و بیدار یکی دم‌زنم»

تشنه‌ام، تشنه، مگر جوی به من بنمایی
خمی از حلقه‌ی گیسوی به من بنمایی
یا از آن سایه ابروی به من بنمایی
«شمس تبریز! اگر روی به من بنمایی
ولله این قالب مردار به هم در شکنم»

ایمان زارع



ما را به تلاطم بکش ای باد موافق
تا کج نشود باز به ساحل سر قایق

آرامش ما سوت‌دلان موج‌سواری است
دنبال خیالیم نه دنبال حقایق

از عقل نگویید که ما بنده‌ی عشقیم
احساس که باشد چه نیازی است به منطق؟!

سنجیده عمل کردن و معقول شدن را...
از غیر بخواهید نه از آدم عاشق

هر کس که گرفتار شود در تله‌ی عشق
هرگز نشود آدم معمولی سابق

پس یاد بگیرد که هر ساده‌دلی را...
با وعده‌ی بی‌جا نکشاید به هق هق

یا باد نباشید در اندیشه‌ی گل‌ها...
یا خرده نگیرید به اخلاق شقایق

محمدرضانظری (لادون پزند)



چگونه کوچک و کوچکتز

می‌شوند

آن‌ها می‌خندند، می‌بوسند،

مست می‌کنند

و حدس هم نمی‌زنند

اگر من بخواهم

در طرفه‌العینی

خواهند مرد

من

وقتی حال خوب است

به سبزه

سبزی‌اش را می‌دهم

به آسمان پاک

آبی‌اش را

و طلا را ارزانی خورشید

می‌کنم

با این همه

در زمستانی‌ترین حالت‌ها

من؟

به تنهایی قدم می‌زنم

و خیابان نیمه شب

زیر پاهایم کش می‌آید

چشم‌هایم را می‌بندم

همه‌ی این خانه‌های

رؤیایی

با یک اشاره‌ی من

خاموش می‌شوند

و پیاز آسمانی ماه

بر بالای شیروانی‌ها

آویزان می‌شود

دور که می‌شوم

درخت‌ها و خانه‌ها را

کوچک می‌کنم

و ریسمان نگاهم

می‌افتد به گردن لعبتکانی

که نمی‌دانند

سیلویا پلات



منتظر اخبار و مطالب شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال
نمائید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب
ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت
داده نمی‌شود.

iman.zare.1981@gmail.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: ایمان زارع



کَم رُوك؟ ها، سَر زُرك؟ ها، دار دوا داریم؟ نه
دُكتری سی‌ای همه مُردال کی میخوایا

مُیَنکُم اُفتا، گریچم دَر ر، چار بَسُم بُری
دَس مُچَل، پا اِسکسه، بیطال کی میخوایا

مُرده خوازَل نا نِها پَر می کِشن ری سِر ولات
ای «کمالی» باندۀ ی اِقوال کی میخوایا

مرحوم فرج الله کمالی



آغاز شد قضیه بدین سان سه قطره خون
آغاز آفرینش انسان سه قطره خون
فال من و برادر من منو من کنان
چیزی که مانده در ته فنجان سه قطره خون

بعد از هزار کوچه گنگ و چهارراه
ناگاه در حوالی میدان سه قطره خون
موضوع بحث هیچ کلاسی نبوده است
در لابه‌لای لقمه‌ای از نان سه قطره خون

گفتم سفر که کاسه چشم شما شکست
پاشیده شد به چرخ دلجان سه قطره خون

آتش گرفت مزرعه آرام می‌چکد
از چشم‌های خسته دهقان سه قطره خون
جامانده از جنازه باران زندگی

بر دست‌های خشک بیابان سه قطره خون
دیشب تمام زندگی‌ام را ورق زد
یک بوف کور دختر ساسان سه قطره خون

محمد کشاورز سپنتا

روزه بُردم، مُردمه سُوال کی میخوایا
غَلوه واویدم و تِشَنی، حال کی میخوایا

جون سیر واویدمه، شر جی و گرما کُستمه
ای سهیل دل گُتو، اُمسال کی میخوایا

بیژنم، بُن چه اسیرم، پیر چرمی ری سِرُم
گوش زَنگم، پیک پور زال کی میخوایا

غم در گلوی باورمان گیر کرده است
در سرسپردگی سرمان گیر کرده است
می‌خواستیم بال و پری دست‌وپا کنیم
از حسرتی که در پرمان گیر کرده است

گفتیم زین و اسب مهیاست می‌رویم
دیدیم توی گل خرمان گیر کرده است

قایق شدیم تا که به موج اقتدا کنیم
غافل از اینکه لنگرمان گیر کرده است

مرد نرفتیم و در این گیرودارها
یک پا به پای دیگرمان گیر کرده است

عمری اگر چه در دلمان کینه‌ای پر از
خونخواهی برادرمان گیر کرده است

ما وارثان طالع هابیل سال هاست
سر در نیام، خنجرمان گیر کرده است

مهرداد اسماعیل نژاد